نشریه دانش آموزی بذر

www.bazr1384.com
www.bazr1384.blogfa.com
Email: bazr1384@gmail.com

شماره پنجم – تیر 1387

■ حکم اعدام معلم مان فرزاد کمانگر تایید شد! صفحه 3
نامه ای از فرزاد

■ با "رپ" چطوری؟ صفحه 6

■ درباره تئوری شناخت - تضادهای فوتبال صفحه 2

■ پاسخ به نامه ها صفحه 8

■ درباره فیلم مشق شب صفحه 5

■ پیدایش انسان صفحه 7

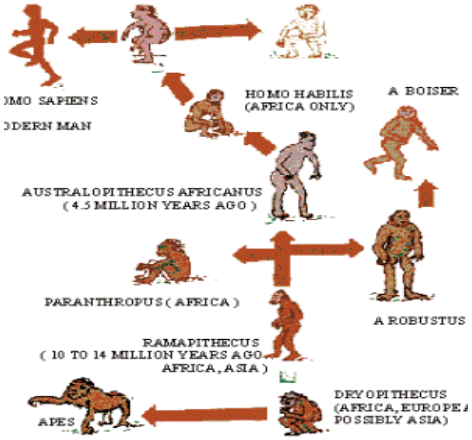

igure 12.2 Present concept of the human line of evolution

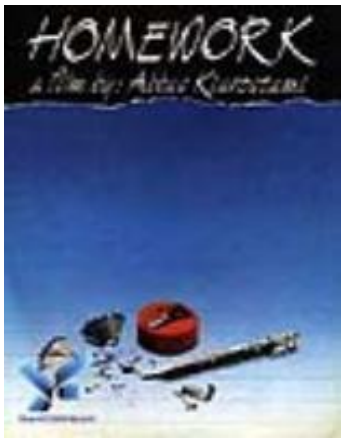

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

درباره تئوری شناخت - بخش چهارم

تضادهای فوتبال

برناک

جام ملتهای اروپا را پشت سر گذاشتیم. فرصت را مناسب دیدیم تا از تب فوتبال استفاده کنیم و بحثهای خود در مورد شناخت را با استفاده از مثالهایی از فوتبال ادامه دهیم. در این بخش به مبحث تضاد می پردازیم.

اگر می خواهید درک درستی از همه پدیده ها داشته باشید و بتوانید تغییرات آن را توضیح دهید باید قانون وحدت اضداد را بفهمید. وحدت اضداد یعنی چه؟ یعنی اینکه هر چیزی که مشاهده می کنیم در درون خود به دو تقسیم می شود. یعنی به دو قطب متضاد و مخالف هم که همزمان کنار هم قرار دارند و یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. ایندو قطب در عین وحدت، در کشمکش دائمی با یکدیگر نیز بسر می برند. ساده ترین و قابل دید ترین مثال آهن ربا است. آهن ربا به دو قطب مثبت و منفی تقسیم می شود. آیا آهن ربا بدون وجود دو قطب منفی و مثبت قابل تصور است؟

قانون "وحدت اضداد" همه جا عمل می کند. این قانون در دنیای طبیعی، در جامعه انسانی، و در تفکر انسانی عمل می کند. بین دو قطب مخالف يك تضاد، در آن واحد هم وحدت و هم مبارزه وجود دارد. و این سر منشا حرکت و تغییر در همه چیز است. هیچ شی و پدیده ای نیست که در درون خود تضادی نهفته نداشته باشد. اگر می خواهید پدیده یا رشته علمی را بشناسید باید تضادهایش را بشناسید. علم ریاضیات را بدون + و - و مشتق و تابع اولیه نمی توان شناخت. علم مکانیک را بدون عمل و عکس العمل، فیزیک را بدون برق مثبت و منفی، و شیمی را بدون ترکیب و تجزیه اتمها و جامعه را بدون مبارزه طبقاتی - میان طبقات دارا و ندار - نمی توان درک کرد.

نگاهی به فوتبال بیندازیم. به هر جنبه فوتبال که نگاه کنید جفتهایی از این اضداد قابل مشاهده اند. از نظر اخلاق ورزشی ما با تضاد میان رقابت و دوستی روبرو هستیم. هر چند که به خاطر فرهنگ حاکم بر جهان سرمایه داری اغلب با رقابت از نوع خونین و مالین کردن هم روبرو هستیم تا دوستی و احترام!!! اما این تضاد در هر بازی و نمایشهای مربوط به آن قابل مشاهده است. از نظر سرنوشت کل بازی ما با تضاد برد و باخت روبروهستیم.

بازی فوتبال بدون دو تیم که در مقابل هم صف آرایی کنند معنایی نخواهد داشت. صف آرایی دو تیم در مقابل هم بدون قاتی شدن معنی ندارد. یک تیم هم باید هم دفاع کند هم حمله؛ در یک بازی هم شوت بلند لازم است هم شوت کوتاه، هم پاسکاری کوتاه لازم است هم پاسکاری بلند. هم بسته باید بازی کرد هم باز. یک تیم هم به ابتکار فردی و هم به همکاری جمعی نیاز دارد. یک تیم نمی تواند فقط دفاع کند یا فقط روی ابتکار عمل یک یا چند بازیکن حساب باز کند یا فقط بسته بازی کند. وانگهی بدون ترکیب و تبدیل کردن مدام این جفتهای مختلف از اضداد نمی توان بازی خوبی ارائه داد و انتظار پیروزی داشت. همه جوانبی که در ارتباط با فوتبال شمردیم، پدیده های متضادند. یک جهت بدون جهت دیگرنمی تواند وجود داشته باشد. مبارزه دو جهت و رابطه متقابل آنها مجموعه واحد بازی را می سازد، تکامل بازی را به پیش می راند و سرانجام مسئله برد و باخت را حل می کند.

برای روشن تر شدن بحث به رابطه دفاع و حمله بیشتر می پردازیم. در نظر بگیرید زمانی که تیمی وارد میدان می شود دروازه بان و تعدادی در خط دفاعی، تعدادی در میانه زمین و نفراتی در خط آتش این تیم هستند. نفرات خط دفاع باید جلوی حملات حریف را بگیرند و همراه با دروازه بان از دروازه تیم حفاظت کنند، البته مهاجمان هم باید با حمله به دروازه تیم حریف گل بزنند. نقش خط میانی ایجاد ارتباط بین این دو گروه و تبدیل آنها بهمدیگر است.

کسی که اصلا از فوتبال سر در نمی آورد شاید بپرسد که اگر تیم برای پیروزی آمده، چه لزومی دارد که تعدادی در خط دفاعی بمانند، همه با هم حمله کنند تا هرچه بیشتر گل بزنند؟! ما چه پاسخی باید به او بدهیم؟ این مسئله را چطور باید توضیح دهیم؟ اصلا چرا باید در فوتبال این سیستم باشد، گاهی حمله، گاهی اداره بازی، گاهی دفاع و ...؟ این سئوال مهمی است و به ما کمک می کند تا "مبارزه میان قطبهای متضاد و همزیستی و وحدت میان آنها" را بهتر بفهمیم.

دفاع در مقابل حمله قرار دارد. ایندو همیشه با هم هستند و با هم وجود دارند و به تنهایی معنی ندارند. بدون دفاع خوب، حمله خوبی هم نمی توان سازمان داد. یک تیم نمی تواند همواره دفاعی بازی کند یا همواره تهاجمی. تیمی که در حال دفاع از دروازه خودی قرار دارد، در واقع دارد تدارک حمله بعدی خود را می چیند. همان لحظه که در حال حمله نیست اگر دفاع نکند حمله ای در کار نخواهد بود. برعکس آنهم صادق است. اگر تیمی هنگام حمله به فکر دفاع نباشد می تواند گل بخورد. حمله و دفاع دایما به یکدیگر تبدیل می شوند. امکان ندارد یک تیم مدام توپ را دراختیار داشته باشد و یا بی خود و بی دلیل در زمین بایستد و حرکتی نکند و تیم حریف هم آن را تماشا کند! اگر تیمی اینکار را بکند قطعا با هووووو! تماشگران روبرو خواهد شد. مسئله اصلی این است که هر دو تیم می خواهند بازی را ببرند و طرف مقابل را شکست دهند. این را می توانیم به عنوان اصلی ترین تضاد در بازی فوتبال تعبیر کنیم.

هدف بردن بازی است. وقتی تیمی حمله می کند، تیم دیگر در موقعیت دفاع قرار می گیرد. حمله و دفاع دو سمت یا دو قطب یا دو جنبه متضاد اند. لحظاتی که تیمی در حال دفاع و آن یکی در حال حمله است، ابدی و دائمی نیستند بلکه نسبی، موقتی و گذرا هستند و دائما به یکدیگر تبدیل می شوند. یعنی اینکه با هم در شرایطی همزیستی و وحدت دارند. یعنی بزودی توپ یا گل شده، دفع شده یا اوت می شود و تیم دفاع کننده از آن حالت خارج می شود و کار دیگری را آغاز می کند. ولی مبارزه و کشمکش میان دفاع و حمله همیشه مطلق است! یعنی تلاش برای حمله یا تلاش برای تبدیل دفاع به حمله، دائمی است. از آنجایی که هر تیمی در تلاش است تا گل بزند، در اثر حملات مداوم و یا با یک حمله حساب شده به گل یا گلهایی دست پیدا می کند. در این حالت یک سمت یا یک قطب تضاد بر آن دیگری غلبه می کند و تضاد اصلی بازی یعنی برد و باخت تعیین می شود. حملات یک تیم بر دفاع تیم مقابل چیره می شود و پیروزی حاصل می شود. نتیجه هر مبارزه عبارت است از تغییر و دگرگونی تضادها از طریق چیره شدن یک قطب بر قطب دیگر.

تیم اسپانیا قهرمان جام ملتهای اروپا شد زیرا توانست تضادهای مختلف در بازی فوتبال را بهتر از بقیه تیمها در دست بگیرد و حل کند. شما هم می توانید در زندگی و مبارزه موفق شوید و بر مشکلات مختلف فائق آیید در صورتی که تضادها را درست بشناسید و درست حل کنید.

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

نامه فرزاد کمانگر از زندان اوین

هنگامی که از گوشه چشم تابلو بازداشتگاه اوین را خواندم آنچه را از این زندان از گذشته دور تا امروز در ذهن داشتم و یا خوانده بودم مرور کردم، ناخودآگاه "خون ارغوانها"[2]در ذهنم تجلی دوباره یافت. خیلی دوست داشتم کاش آن سرود را حفظ کرده بودم، لحظه ورود به راهروهای 209 و انفرادی های آن بویی غریب و ناآشنا را حس میکردم با خودم گفتم شاید این بوی زندان، بوی خفقان و بیداد باشد .

چشم بند تا خروج از 209 جزئی جدا نشدنی از زندانی است که مرا به یاد کسانی انداخت که سلاطین در سیاهچالها چشمانشان را در می آورند تا بینایی، حسی که انسان بیشترین ارتباط را با دنیای اطراف می گیرد را از او بگیرند و حال چشمانت را می بستند، غافل از اینکه گاهی دیوارها مانع بینش و دیدن نمی شوند .

209 یعنی انفرادی، انفرادی که قریب ترین و گمنام ترین واژه کتابهای قانون ماست یعنی توهین، تحقیر، بازجویی های چندین و چند ساعته، بی خبری مطلق، ایزوله کردن و در خلاء نگهداشتن، خرد کردن به هر قیمت و هر وسیله ای. انفرادی یعنی شکنجه سفید یعنی شبهای بی پایان و اضطراب، بعد از شکنجه سفید شب و روز فرقی با هم ندارد فقط نباید هیچ اخبار یا اطلاعات تازه ای به تو برسد. اطلاعات و اخبار تو تنها القائاتی است که روزی چند بار در اتاقهای سبز رنگ بازجویی طبقه اول در گوشهایت تکرار می شود تا تو را ضربه پذیر سازد و تو در سلولت وعده های بازجویت را در ذهن بررسی می کنی و فردا و فرداها دوباره همان برنامه در اتاقهای سبز بازجویی شبیه اتاق جراحی تکرار می شود و آنقدر این عمل تکرار می شود تا گفته های بازجو ملکه ذهن تو می گردد و تو باور می کنی که چه موجود بدی بوده ای!

و هر روز که از اتاق بازجویی به سلولت برمی گردی هر آنچه در سلولت هست زیر و رو شده است یا بهتر بگویم شخم زده شده است، خمیر دندان، صابون، شامپو، پتوهای سیاه بد بویت، موکت رنگ و رفته و حتی لیوان چندبار مصرفت را بدنبال چیزی جابجا کرده اند . شاید به دنبال ردی از لبخند، امید، شادی، آرزو و خاطره می گردند تا مبادا پنهان کرده باشی و هر شب که تو در رویای دیدن دوباره مهتاب به دیوار سلولت چشم می دوزی چیزی مانند شبح از دریچه کوچک سلولت سرک می کشد و تو را زیر نظر می گیردی، مبادا به "خواب شیرین" رفته باشی و یا در رویای شبانه ات مادر بر بالین فرزند آمده باشد و در آن تاریکستان لالایی را مرهم زخمهای فرزند نموده باشد.

به دیوارها که چشم می دوزی به یادگاریهایی که میهمانان قبلی سلولت از خود به جا گذاشته اند از عرب و ترک و کرد و بلوچ و معلم و کارگر و دانشجو گرفته تا فعال حقوق بشر و روزنامه نگار، همه به اینجا سری زدند. گویی درون 209 عدالت در حق همه به طور مساوی اعمال شده است چون اینجا فارغ از قومیت، فارغ از جنسیت، فارغ از مذهب و فارغ از هرگونه طبقه ای همه به گونه ای مساوی به زندان می آیند.

از سلولهای انفرادی تا سلولهای عمومی تنها بیست تا سی متر فاصله است که بعضی ها چند ساله و بعضی ها چند ماهه طی می کنند، سلول عمومی یعنی دیدن و حرف زدن با انسانهایی شبیه خودت یعنی شنیدن صدای انسانهایی که باید صدایشان شنیده شود، سلول عمومی یعنی نوشیدن یک لیوان چای داغ یعنی رفتن به حمام به دلخواه خودت، سلول عمومی یعنی اجازه اصلاح سر و صورت و برای بعضی ها یعنی اجازه دیدن چشمان نگران عزیزان، پشت دیوارهای شیشه ای و برای من یعنی رفتن به هواخوری بعد از ماهها، بعد از ماهها برای اولین بار به هواخوری رفتم، هفته ای سه بار و هر بار 20 دقیقه، هواخوری اتاق کوچکی بود با دیوارهای بلند و سقفی نرده کشی شده و مشبک، برای من که آسمان و خورشید را هر روز از دامن زاگرس عاشقانه نگریسته بودم اینجا گویی آسمان را پشت میله ها زندانی کرده بودند. خورشید دزدکی به گوشه ای از هواخوری سرک کشیده بود و انگار او هم می دانست که نباید به دیوارهای امنیت ملی نزدیک شد، دوربینی هم بالای سرمان تند و تند می چرخید تا همه جا را زیر نظر داشته باشد، مبادا با خورشید خانم نگاهی رد و بدل کنیم و چشمکی بزنیم که به حساب "ارتباط با بیگانگان" گذاشته شود و یا به نسیم بگوییم "حال همه ما خوب است" و این خبر موجب "تشویش اذهان عمومی" گردد و دیوارهای هواخوری نیز آنقدر لکه های ناشیانه رنگ بر آنها دیده می شد که دیوارها را بد منظر کرده بود "هر چند که زیباترین دیوارها اگر دیوار یک زندان باشند باز شایسته تخریبند".

دیوارهای 209 رسالت خطیر خود یعنی جدا کردن زندانیان از یکدیگر را به خوبی انجام نداده بودند. اینجا دیوارها قاصد دوستی و نامه رسان شده بودند، پس باید مجازات می شدند و هر هفته بر تن دیوار رنگ تیره تر می کشیدند تا در نهایت روزی با سنگ سیاه نقش پوشش کردند . دیوارهای هواخوری برای زندانیان تخته سیاه، روزنامه دیواری و حتی ترک دیوار نقش صندوق پست را ایفا می کرد و پیام زندانیان را به هم می رساند . دیوارها پر بود از خبرها و اسامی دانشجوها، آنها که از تیر ماه 78، نه نه...!! ، دورتر... از 16 آذر آمده بودند، آنها که سالهاست پای ثابت انفرادیها هستند و با جسارت تمام مینوشتند "دانشجو میمیرد ذلت نمی پذیرد" و اسم دانشگاه خود را زیرش می نوشتند. جوان دیگری آرم ان جی او یشان را با ظرافت تمام روی دیوار طراحی می کرد هر چند بار رنگ می زدند اما او دوباره و چند باره می کشید و کسانی هم طلب اخبار می کردند. من هم روزی بر دیوار هواخوری نوشتم سلام، با خودم گفتم "سلامت را نخواهند پاسخ گفت" ولی خیلی زود نوشتند، "سلام شما؟!" و دوستی هایمان آغاز شد، از دانشجوها گرفته تا زندانی القاعده ای که بعدها در رجایی شهر معلم زبان انگلیسی ام شد، کلی دوست "دیوارگی" پیدا کرده بود و روزی که انفرادیها پر شده بود و جا برای تازه واردها کم آمد به ناچار خیلی ها را در یک سلول جمع کردند و انگار سالها بود که همدیگر را می شناختیم. پلی تکنیکی ها، تحکیم وحدت، مسیحی ها، ترک، بلوچ، کرد و ...، انگار سالها بود همدیگر را می

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

شناختیم، یکی آرایشگر می شد یکی آشپز، تا صبح می نشستیم و از دردهای جامعه می گفتیم، هر چند دردهایمان مشترک بود اما تا صبح صحبت می کردیم و صبح ما را صدای گریه سید ایوب زندانی بلوچ بغل دستی که سالها اینجا بود به خود می آورد، آنقدر کسی فریادش را نشنیده بود که به خدا نامه می نوشت و در هواخوری می گذاشت و با صدای گریه او سکوتی سنگین بحث ما را خاتمه می داد و گاهی صدای پاشنه کفش زنی ما را به سکوت وادار می کرد، از فرط خوشحالی و هیجان از سوراخ کوچک در، یا از لای پره های رادیاتور سلول 121 به بیرون نگاهی می انداختیم، زنی بود که با چشمانی بسته به سوی اتاق بازجویی می بردنش، چادری به سر داشت که دهها ترازو بر چادرش نقش بسته بود، قامت او ترازوهای عدالت را کج و معوج و نابرابر نشان می داد. این صدای آشنای پا، اعلام حضوری موقرانه بود تا به ما بگوید اینجا هم زندگی و مبارزه بی صدای پاشنه های بلند معنایی ندارد، کمی تامل و ساعتی فکر کردن می خواهد تا متوجه شوی همه یکی بودیم.

اتاق بازجویی مان همان اتاقی بود که راننده های شرکت واحد و معلم ها بازجویی شده بودند، میز بازجویی همان میزی بود که دانشجوها بر روی آن یادگاری نوشته بودند و تختی که من روی آن می خوابیدم، همان تختی بود که "عمران" جوان بلوچ قبل از اعدام رویش نوشته بود دلم برای کویر تنگ شده، چشم بندمان هم همان چشم بندی بود که اعضای کمپین یک میلیون "فریاد خاموش" به چشم داشتند، پس نباید غریبگی کرد و نباید همدیگر را فراموش کرد، اینها همه یک جورهایی آشنایند، اینجا همه چون شمایند، راستی، فکر کن شاید فردا نوبت تو باشد ...

معلم و فعال حقوق بشری محکوم به اعدام
بند بیماران عفونی (5) زندان رجایی شهر کرج
فرزاد کمانگر - 87/3/10

1-برتولت برشت - در هنگامه نازیها
2-"خون ارغوانها" سروده ای است از ارغوان همیشه سرخ بیژن جزنی
3-شعر زیبای " سلام " سروده شاعر معاصر آقای سید علی صالحی
انتشار از : فعالان حقوق بشر در ایران

دوستان و رفقای علاقمند به بذر دانش آموزی به اطلاع می رسانیم که ادامه مطلب "مبارزه دختر آمریکایی علیه تحمیل مذهب در مدارس" را در شماره آینده می آوریم.

بذر دانش آموزی

با یاد معلم مبارز کمانگر

شعر ارسالی از مهشاد – الف

من یک معلمم
گویای رنج وکار
نقاش آنچه هست درذهن کودکان
فریاد عشق به انسانم
به چهره ام نگاه کن
ببین که شیارهایش سخن ازچه می گوید
از کار
از بی عدالتیها می گوید
از ستم ها
از محرومیت ها و حقارت ها می گوید
به چشمانم بنگر
ببین تصویر زندگانی پر رنج شاگردان را
به صدایم گوش کن
به آهنگ کلماتم که ترا درس می دهد
به تو یاد می دهد راه زندگانی را
به تو می آموزد آزادی را و آزاد بودن را
که چگونه می توان فهمید که آزاد نیستیم
که چرا برده ها هر روز افزون تر می شوند
صدایم را همه می شناسند:
از کارگر و زحمتکش
از دهقان مزرعه
از دانشجوی دانشگاه و از انسانهای آگاه
حتی ولگردهای کوچه آشنا
معلم را می شناسند
من یک معلم
در ذهن ما پیکارها بپاست
تا بشکنیم دیوار جهل را با فریادهایمان
که با عشق به آزادی درآمیخته است
و با دستهایمان که در دست زحمتکشان است
به پیکاربرمی خیزیم با فقر و جهل تا برافروزیم
برسرهرکوی
مشعل فروزان رهایی را....

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

فیلم "مشق شب" به روایت سیمای جمهوری اسلامی

فوا د

بخشهایی از فیلم مشق شب به کارگردانی کیارستمی برای بار چندم از کانال سه سیما پخش شد. پخش این فیلم در شرایطی صورت گرفت که چند روز پیش در خبرها آمده بود که دانش آموزی در اثر کتک خوردن از معلم روانه بیمارستان شد و فلج شد.

اگر چه مشق شب دیگر در مدارس مرسوم نیست. اما کیا رستمی در مستند گونه مشق شب مسایلی فراتر از موضوع مشق را با قدرتمندی و با طنزی دلپذیر به تصویر کشیده و بهمین خاطر در ذهنها می ماند و موضوع بحث قرار می گیرد.

در ابتدای نمایش این فیلم در سیما، مجری برنامه به نکات مختلفی اشاره کرد. مانند خود موضوع مشق شب و همینطور مسئله قدرت و ربط آن به آموزش و پرورش و غیره اما عامدانه به نکات دیگر فیلم اشاره نکرد. شاید هم نکاتش مشمول سانسور شد! اما مردم آموخته اند که هر فیلمی که از سیما (بعنوان ابزار تبلیغاتی حاکمان) پخش می شود را با دیده شک و تردید نگاه کنند. یعنی از قبل معلوم است یا فیلم در راستای اهداف ارتجاعی جمهوری اسلامی است و یا آنقدر از سر و ته فیلم زده می شود که از مضمون واقعی اش تهی می شود. حتی اخبار هواشناسی هم که پخش می شود هم به شدت غرض ورزانه است برای نمونه در زمان سرمای سخت زمستان گذشته و قطع گاز در برخی شهرهای شمال سیما چپ و راست اخبار راهبندان و سرما زدگی در چین و برخی کشورهای دیگر را نشان می داد. و یا در دوره کم برقی اخیر مرتبا اخبار روی آوری مردم در سایر نقاط جهان به نفت را بجای برق نشان می دهد. بگذریم!

فیلم مشق شب ساختاری مستند گونه دارد. تیمی شامل چند فیلمبردار و یک کارگردان و چند دستیار سئوالات مشخصی را از دانش آموزان پسر خردسال حدود هفت تا ده ساله در یک مدرسه می پرسند. مراسم صبحگاهی قبل از ورود به کلاس ها هم به زیبایی تصویر شده است. در قسمت اول دانش آموزان به صف می ایستند تا صلوات بفرستند و در پایان تک مصرع های مدیر مدرسه که از بلندگو پخش می شود. مثلا بگویند علي! علي! یا .... فلان علي! از بس که بی محتوا و چرند بود یادم نماند!

در نسخه بدون سانسور فیلم هنگام صف صبحگاهی کارگردان صدای فیلم را قطع می کند تا عمق بیگانگی دانش آموزان و بی توجهی آنها را به چرندیات مدیر نشان دهد. دانش آموزان یا گوش یکدیگر را می کشند یا چپ و راست می شوند و ... تنها کاری که نمی کنند شعار دادن است. علیرغم اینکه مجری برنامه سیما در مورد این قسمت صحبت کرد اما هنگام پخش، این قسمت از فیلم سانسور شده بود. این هم از سانسورچیان ناشی!!

حضور تیم فیلمبرداری و خود کیارستمی فضایی شبیه به حضور بازرس را برای دانش آموزان ایجاد کرده اند. جو جدی همراه با ترس از بازخواست برای دانش آموزان بوجود آورده که البته با سئوالات خودمانی و زیرکانه کیارستمی و ذوق و شادابی برخی از دانش آموزان، حقایق دلنشینی طرح می شوند.

سئوالات اساسی که کیارستمی مطرح می کنند عبارتند از آیا مشق هایت را نوشته ای یا چرا مشق هایت را ننوشته ای و آیا کسی در درس خواندن کمکتان می کند؟ پدر و مادرت سواد دارند؟ تنبیه یعنی چه؟ تشویق یعنی چه؟ اگر بزرگ شدی بچه خودت را تنبیه می کنی؟ علت ننوشتن مشق، تماشای کارتون بود؟ یکی از کارتون های خوبی را که دیدی تعریف کن. کارتون بهتر است یا مشق؟! جالب اینکه بسیاری از دانش آموزان بخاطر جو حاکی از ترس جواب می دهند که مشق بهتر است و علتش را این می دانند که به پیشرفت دانش آموز کمک می کند! و اینچنین است که رابطه قدرت شکل می گیرد یعنی وادار کردن دانش آموزان به تبعیت از سیستم و اجزای گوناگونش. علیرغم اینکه خود موضوع "مشق" شب دیگر در مدارس باقی نمانده اما نقد سیستم آموزشی در مدارس ایران کماکان از اهمیت برجسته ای برخوردار است.

در مدارس ایران ما مدارس تیزهوشان داریم که بیشتر طبقات دارا موفق می شوند فرزندانشان را به این مدارس بفرستند. حال آنکه بسیاری از دانش آموزان به علت فقر مجبورند کار کنند. مدارس جنوب شهر از کیفیت آموزشی بسیار پایینتری از مدارس شمال شهر برخوردارند.

تا حدی می توان گفت که نقص فیلم کم پرداختن به مسئله دختران است! کل مصاحبه ها با پسرهاست در حالیکه می شد مصاحبه ها را دو بخش کرد و تیمی دیگر در یک مدرسه دخترانه اینکار را انجام دهد.

در ارتباط با نقد نظام آموزش و پرورش پیشنهاد می کنم که مقاله کندوکاو در مسایل تربیتی ایران نوشته زنده یاد صمد بهرنگی مورد مطالعه قرار گیرد.

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

با رپ چطوری؟

کیوان

ببینم با رپ فارسی حال میکنی؟ از من بپرسی، هم آره هم نه. این مدت اینقدر رپ های مزخرف و قلابی شنیدم که دیگه حالم داره به هم میخوره. همه اش مردونه. همه اش مردسالار. فکر نکنی بچه مثبت شدم و از فحش و بد و بیراه توی رپ جا میخورم. نه، از اینکه این فحش ها و عقده خالی کردن ها، همه اش ضد زنه بدم میاد. آخه ناسلامتی رپ قراره ضد سیستم باشه. لااقل اولش قرار بوده ضد سیستم باشه. ولی فرهنگ ضد زن و مردسالار، فرهنگ همین سیستمه. تازه مساله فقط فحش نیست. جوری که بیشتر این رپرها به زن نگاه میکنن، همون "جنس درجه دوم و ضعیفه" که فقط باید عروسك جنسی پسرها باشه. بگذریم. این وسط البته تك و توك رپ هایی هم در اومده که حرفهای خوبی توش هست ولی با بیشترشون مشکل دارم. مشکل فنی! نمی دونم؛ ولی توی خوندنشون حس و حالی که باید باشه نیست. اون تاثیری که باید داشته باشه رو نداره. انگار اونی که رپ می کنه نمی دونه داره سر چی می خونه. انگار نمی دونه که قراره اعتراضش یك چیزهایی رو توی مغز جوونا به آتیش بکشه و منفجرشون کنه. فکر نکن میگم همه باید عین هم رپ بخونن. خب هر کی واسه خودش سبك و سلیقه ای داره. اگه این تنوع نباشه، رپ هم میشه کلیشه و تکراری و دیگه فاز نمیده. ولی توی هر سبك و با هر سلیقه ای هم باید با حال و موثر خوند.

اما یك مشکل دیگه من با خیلی از رپ های فارسي، مخصوصا اون رپ هایی که میخوان اعتراضی و اجتماعی باشن، اینه که پای خدا رو یك جورهایی وسط میکشن! یك مروری توی مغزت بکن و ببین چند بار این جور جمله ها رو توی رپ های فارسی شنیدی: "خدایا من فقط امیدم به توست/ خدایا ناامیدم نکن/ فقط خداست که پشت ماهاست/ اینم تقدیر منه که دست خداست/...." خب، فکر میکنی که با این حرفها آخرش به کجا میرسیم؟ اگه قراره رپ، اعتراض کنه؛ اگه قراره رپ، حرف من رو به بقیه جوونایی که مثل من هستن برسونه تا بجنبیم و نذاریم بهمون زور بگن؛ اگه قراره رپ، کمك کنه که چشم مردم واز بشه و وضعو عوض کنن؛ این جور امید بستن ها و تقدیری نگاه کردن به زندگي، مثل اینه که روی آتیش آب بپاشیم. هم خودمو بیخودی گول بزنم و خیالم رو راحت کنم، هم بقیه جوونایی که دارن به رپم گوش میدن رو خر کنم. آره جونم! این اسمش گول زدنه. بگذریم.

راستی تازگی یك رپ شنیدم که بهم چسبید! نه اینکه فکر کنی همه حرفهاشو قبول دارم. ولی اون حس و حالی که گفتم رو توش داره. یك چیز خوب دیگه اش اینه که ضد فرهنگ تقدیر و توکل و از این جور حرفهای دست و پا گیره. این رپ، کار بهرامه. البته یك جاش واقعا بی انصافی کرده و از "هفتاد میلیون احمق" حرف زده! اونم وقتی که کارگرا واسه رسیدن به خواسته هاشون هزار تا هزار تا، اعتصاب و تحصن میکنن و جاده ها رو میبندن و با نیروی انتظامی و اطلاعاتی ها و حراست درگیر میشن. یا زن ها و دانشجوها و معلم ها، هر جوری که میتونن به این وضع و این سیستم و این دولت اعتراض می کنن و خیلی هاشون حاضرن برای هدف های بزرگ تن به زندان و شکنجه و حتی مرگ بدن. بذار رپ بهرام رو برات بنویسم. اسمش "افسوسه" و روی سخنش با یك جوون ناامید. البته اینجوری خیلی حال نمیده. سعی کن خودش را پیدا کنی.

افسوس واسه تو ای دل ساده
که هر کسی واست عقده ای فرستاده
هر کی که اومد جلوت گفت دلسوز توئه
حالا می بینی باعث غم امروز توئه
تو می خواستی زیر پرچم هیچکس نری
به هر سیاست پستی تو ریشخند زدی
نگاه ها رو صدای تو شدن بیشتر شدید
ولی جوری که هستی تو رو هیچکس ندید
تیغ و بکش فکر نکنم خونت از رگ بیاد
وقتی حتی مادرت هم ازت مدرک می خواد
دیگه خوشی ها رو تو زندگی تصور کن
فقط یادت میدن که به خدا توکل کن

مردم می خوان باری که رو دوش هست وردارن
پس تو رو طرد میکنن خب حق هم دارن
تو یک جوون احمقی و عشق رپ داری
به بالا سریات هم خیلی رشوه کم دادی

تو زندگی عادی رو دوست نداشتی
هر ثانیه ات شب بوده روز نداشتی
ولی توی هنرت بود بازم دووم ات
تو مملکتی که نمایش سازم حرومه

آره کسی واسه تو قدمی ور نمیداره
ولی کسی توی مشکلاتت کم نمیذاره
باید جای این که، قد اون که، هستی تو حس کنی
بشینی و دونه های تسبیحتو بشماری

افسوس واسه تو ای دل ساده
که حتی تک تک خنده هات هم گله داره
افسوس واسه تو ای دل ساده
که چشمای تو هر لحظه ای گریه داره
افسوس واسه تو ای دل ساده
که هر کسی واسه ات عقده ای فرستاده
افسوس واسه تو ای دل ساده
که تو هفت تا آسمون نداری یه ستاره
افسوس واسه تو ای دل ساده
که حتی تک تک خنده هات هم گله داره

من خوب می فهمم از غم ات ظاهره
که حتی شک داری به مریم باکره
داری پیش خودت میگی که این بیراه نمیگه
حتی تصویر زندگیت هم سیاه سفیده

تو میخواستی که عمرتو هرز پس ندی
ولی فقط ورق های تقویمو خط زدی
وقتی دیگه بیدار شدی تو، خوابت سخته
حتی گریه کردنت هم یادت رفته
مثه هفتاد ملیون احمق دیگه
حتی شعارهای قشنگت هم خامت کرده

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

تو هم یه جوونی پیرتر از ننه بابات
که پر عقده شده دیگه از سر تا پات

این پنج تا انگشته، واسه مشته، گره کن
حتی نمیتونی راحت باشی پشت تلفن
اگه شهرم تو ظلمته عیب از منه؟
لابد اینم سنت پیغمبره
چیه؟ غیر قابل هضمه حرفام یه کم؟
منتظری حقیقتو توی اخبار بگن؟

این جوونایی که جای تیغ رو دستشون
اونایی که لبخندی نیست تو حرفشون
این دل من بود، فهمیدی حرفشو؟
بیخیال، دونه های تسبیحت چند تا شد؟!

افسوس واسه تو ای دل ساده
که حتی تک تک خنده هات هم گله داره
افسوس واسه تو ای دل ساده
که چشمای تو هر لحظه ای گریه داره
افسوس واسه تو ای دل ساده
که هر کس واسه ات عقده ای فرستاده
افسوس واسه تو ای دل ساده
که تو هفت تا آسمون نداری یه ستاره
افسوس

پیدایش انسان - بخش آخر

مؤلف: پروفسور ف . نستورخ
مترجم: م . بیدسرخی

در اروپا، آفریقا و آسیا جمجمه و استخوانهای بسیاری از انسان نئاندرتال، همراه با تعدادی ابزار سنگي، بدست آمده. پس از پیدا شدن این اشیاء در {له موستیه} فرانسه، تمدن انسان باستانی، موست یری نامیده شد. برای دوران موستیه سه نوع ابزار پیدا شده (بجای یک نوع ابزار انسان دیرین).

کله های ابتدایی انسان نئاندرتال نیز مانند گله ابتدایی انسان دیرین، در حقیقت عبارت از دسته ای شکارچی بود. مردها قطعات گوشت یا تنه های حیوانات را به خانه می بردند. در دوره یخبندان، غار محل سکونت انسان نئاندرتال بود.

نوع جدید انسان، یعنی «انسان اندیشه ورز»، نزدیک 50 هزارسال پیش شکل گرفت. از آنزمان تا کنون، انسان تقریبا تغییری نکرده است. قوس های بالای چشم و برجستگی چانه، وجوه مشترک تمام جمجمه های انسان پیشین و انسان کنونی است.

انواع ابزارهای انسان در دوران نوسنگی بسیار گوناگون است. ابزار و جنگ افزار (اسلحه) های سنگی، استخوانی و چوبي، گواه آن است که سطح تولید و فرهنگ در این دوره بالا رفته و انسان بر عضو سخنگویی خود –زبان- مسلط شده*. در جریان شکل گیری انسان، می توان دو مرحله از تکامل او را از هم مجزا کرد:

مرحله اول؛ پیدایش انسان دیرین، و

مرحله دوم؛ پیدایش انسانهای باستانی با فرهنگ پارینه سنگی.

بطورکلی، در سایه کار، جسم انسان تغییر پیدا کرد و در نتیجه، نوع نیکو شده کنونی، یعنی «انسان اندیشه ورز» بوجود آمد. ((حتما صدها هزار سال طول کشیده تا جامعه بشری از گله میمونهای درخت زی بوجود آید. البته این صدها هزارسال نسبت به تاریخ کره زمین، حتی باندازه یک ثانیه از عمر یک آدم هم اهمیت ندارد. بهر حال، جامعه بشری بوجود آمد، اما باید دید که ویژگی اساسی جامعه بشری که آنرا از گله میمون ها جدا می سازد، چیست؟ این ویژگی **{کار}** است.)) **نقل از کتابی درباره طبیعت**

انسان در دوره پارینه سنگی، سرمای عصر یخبندان را ازسر گذرانید. انسانهای این دوران، بصورت دسته جمعي، حیوانات عظیم – اسب، گاووحشی، گاو و حتی ماموت- را شکار می کردند. انسانهای دوره پارینه سنگی جدید، فرهنگ بسیار پیشرفته ای نسبت به انسانهای نئاندرتال داشتند. تفاوت کیفی این انسانها با انسان نئاندرتال، در مقدار حیرت انگیز ابزارها و جنگ افزارهای {اسلحه ها} گوناگون سنگي، استخوانی و شاخی این انسانها و نیز در تکامل قدرت سخنگویی و پیدایش هنر در نزد آنان است. شکار حیوانات، در اواخر دوران سنگ نیز، بعنوان اساس معیشت انسان، همچنان ادامه پیدا کرد. در این دوران، انسان برخی از پستانداران و قبل از همه سگ را، که بعدا کمک زیادی به او کرد، اهلی نمود. پس از اهلی کردن حیوانات، نوبت به کشت دانه های خوراکی فرارسید. این امر، قدم مهمی بود، در راه تکامل تولید، برای انسانهایی که بصورت «نظام خانوادگي»** می زیستند. آنها پس از بر آتش و ساختن لباس، کمی از وابستگی خود به تاثیر عوامل طبیعت کاستند. در نتیجه، این انسانها، در تمام قاره های جهان پخش شدند و زمینه برای بوجود آمدن نژادهای گوناگون فراهم گردید.

تمام انسانها از نظر نژادی دارای یک نیای مشترکند. همه نژادها از نظر خونی باهم خویشاوندند و از نظر زیست شناسی باهم برابرند. آموزش های نادرست مرتجعان و سیاست بازان دربازه نژادهای عالی و پست، بطورکلی از طرف علم انسان شناسی مردود شناخته شده. اکنون دیگر بسیاری از کشورهای مترقی جهان تبعیضات نژادی را از میان برداشته اند.***

توضیحات:

* انسان، هنگامیکه ابزارهای گوناگون را خلق کرد، چون می خواست این ابزارها را، بطور دسته جمعی بکار ببرد، ناچار مجبور بود هنگام بکار بردن آنها از جملات و کلمات گوناگونی استفاده کند، در نتیجه، ابتدا جمله و سپس کلمه بوجود آمد و انسان برزبان خود مسلط گردید. –**مترجم**-

** می دانیم که تقریبا 40 هزارسال پیش بشر بصورت گله زندگی می کرد، ولی در 40 هزار سال پیش، گله تبدیل به جماعت «جماعت خانوادگي» گردید. جماعت خانوادگي، گروهی انسان، شامل زد و مرد و کودک بود که در نقطه ای زندگی می کردند و درعین حال که یک جامعه دربسته بودند و با هیچ جامعه دیگری رابطه نداشتند، ولی یک خانواده بزرگتر نیز بودند! این شکل زندگی که تا 6 هزار سال پیش سراسر دنیا را فراگرفته بود و هم اکنون هم بقایای آن در برخی قبایل وحشی وجود دارد، «نظام خانوادگی» نامیده می شود. –**مترجم**-

*** این تعبیرات مربوط به زمان نگارش کتاب است و اوضاع فعلی جهان در همین کشورها هم تفاوت کرده است. –**بذر**-

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com

نظر خوانندگان ؛ پاسخ به سئوالات

از میان پیشنهادات و سئوالاتی که به نشریه دانش آموزی بذر رسیده است، دو مورد آنرا بصورت عمومی آورده و پاسخ می گوییم.

مهشاد – الف؛

چند مورد پیشنهادی در رابطه با بذر دانش آموزی
1- بحثی در رابطه با مدارس غیر انتفاعی (خصوصی) و تصفیه محیط آموزشی
2- پیرامون کتابهای درسی – مشکل کتابهای درسی
3- تحول آموزشی در روند تکامل تاریخ
4- انقلاب و نقش معلم در پیشبرد آن
5- خاستگاه هنر در مدارس
6- تحقیق در باره مکارانکو و داستان پداگوژیکی (این مورد را ارسال می کنم)
7- گزارش از مدارس (مثال مدرسه راهنمایی و دبیرستان دخترانه رسالت – تاسیس ۱۳٤۹ محل : رجائی شهر- تعداد معلمان – تعداد دانش آموزان – از چه نقاطی می آیند ؟ هزینه های پرداختی دانش آموزان در طول سال – اوضاع ساخت ساز- رابطه دانش آموز با معلم – به چه چیزهایی در مدرسه گیر می دهند و غیره
8- شعر
9- کاریکاتور

احسان – س؛

من برای اولین بار امروز نشریه دانش آموزی شما را بطور اتفاقی در اینترنت یافتم. بعنوان یک معلم چند سئوال داشتم. استدعا دارم جوابمو بدید:
1 - خلاصه ای از تاریخ انتشار و مشی نشریه و همچنین دست اندرکاران آن را برایم ارسال کنید.
2 – هدف شما از انتشار نشریه چیست و تا کنون چه کمکی به ما معلمین داشته اید؟
3 – مرا از چاپ نسخه های جدید نشریه مطلع کنید.
4 – چگونه به جز اینترنت امکان تماس با شما وجود دارد لطفا راهنمایی کنید.
5 – چه کمکی به سایر تشکلهای معلمین می توانید کنید؟
از پاسخی که خواهید داد سپاسگذارم.

پاسخ بذر؛

با درود به دوستان عزیز مهشاد و احسان.
به ترتیب شماره به سئوالات احسان پاسخ می دهیم.

1 - نشریه دانش آموزی بذر زیر مجموعه نشریه دانشجویی بذر است. نشریه دانشجویی بذر که از فروردین 1384 انتشار یافته وظیفه اصلی خود را تبلیغ و ترویج ایده های مارکسیستی در جنبش دانشجویی می داند. نظرات و خط مشی ما در نزدیک به سی شماره این نشریه منعکس است. زمانی که مبارزه معلمین اوج گرفت یکی از معلمین پرسابقه و مبارز، انتشار بذر دانش آموزی را به ما پیشنهاد داد. و ما از اسفند ماه سال گذشته توانستیم این رهنمود او را عملی سازیم و تا کنون موفق به انتشار پنج شماره از آن شده ایم. هیئت تحریریه نشریه بذر بسیار محدود بوده و عمده مقالات نشریه توسط همکاران ارسال می شود. اسامی نویسندگان و همکاران به دلایلی که می دانید مستعار هستند.

2 – نشریه دانش آموزی بذر ابزاری است برای بردن آگاهی به میان دانش آموزان. ما تلاش می کنیم با مقالات علمی و روشنگرانه، ایده های چپ را در میان دانش آموزان تقویت کنیم. اینکه این نشریه بتواند به سازمانیابی جنبش دانش آموزی خدمت کند به تلاش ما و همه دانشجویان و معلمین مبارز بستگی دارد.
تا کنون ما در حد امکانات و توانمان تلاش کردیم اخبار و مبارزات معلمین را در نشریه بذر منعکس کنیم. فکر می کنیم بزرگترین کمک به جنبش معلمین به میدان آوردن دانش آموزان است. همانطور که آن معلم مبارز تاکید داشت، جنبش معلمان بدون حمایت دانش آموزان قادر به کسب مطالبات خویش نیست. به شرطی که رابطه ای آگاهانه، رفیقانه و فعالانه میان معلمین مبارز و دانش آموزان آنان که اکثریت از خانواده های کارگران و زحمتکشان شهر و روستا هستند برقرار باشد. ارتش 11 میلیونی دانش آموزان نه تنها یک نیروی مهم در مبارزه علیه نظم ارتجاعی حاکم محسوب می شود بلکه می تواند آینده جامعه را رقم زند. مسلما این جمعیت انبوه به هر میزانی که با افکار و ایده های مترقی آشنا شود و خرافه های مذهبی را بدور افکند شانس برقراری جامعه ای نوین و عاری از ستم و استثمار افزایش خواهد یافت.

3 – ما آدرس ایمیلی شما را در لیست آبونمان نشریات خود قرار دادیم. از این پس هر شماره را مستقیم دریافت می کنید. شماره های قبلی را می توانید در سایت و وبلاگ نشریه بذر ملاحظه کنید.

4 – تماسهای ما با خوانندگان نشریه اساسا از طریق اینترنت صورت می گیرد. ما از همه خوانندگان نشریه می خواهیم که با ما از طریق ایمیلهایی تماس بگیرند که نام اصلی شان نباشد و در نامه نگاریها مسائلی که به حفظ امینت آنان و دیگر نیروهای مبارز ربط دارد را رعایت کنند.

5 – کمک اصلی ما به تشکلهای معلمین انعکاس مبارزات و برانگیختن دانش آموزان در دفاع از آنان است. ما انعکاس اخبار مربوط به معلم دربندمان – فرزادکمانگر که حکم اعدام وی ابلاغ شده است- را در دستور کار نشریه قرار داده ایم. شما می توانید اخبار مربوط به مبارزات معلمان و مطالب روشنگرانه دیگر در این رابطه را برای ما ارسال دارید. ما در حد توان و امکاناتمان آنها را منعکس خواهیم کرد.

انتظار ما از شما این است که این نشریه را به دیگر معلمان مبارز و بویژه دانش آموزان خود معرفی کنید و آنان را تشویق کنید که محافل مطالعاتی حول این نشریه سازمان دهند.

PDF created with pdfFactory trial version www.pdffactory.com